

كاخ و كوڅ

(يادداشتهای دربارہ ی خانه)

مرکباتی ی لنگرودی ی شهرور

پیش درآمد نگارنده:

متن حتی پیش از تولید

وقتی هنوز در ذهن، زیست خودش را می کند تا پرورده شود

درهم شکسته و از دست می رود

متن فاقد آنچه که بایدست

اما هست و نیاز دارد که باشد

و این تناقض غریبی ست

اگر شما نزدیک های خانه
و نه دقیقا نزدیک در خانه
از ماشینی پیاده شوید
حالت متفاوتی از طی مسیر را تجربه خواهید کرد
مسیری بشدت کوتاه
که در عرض چند دقیقه تمام می شد
شکلی هیولاگون به خود می گیرد
و دور و دورتر می شود
البته این حاصل فشار نیست
حاصل نوعی بی تابی
نوعی خلاص شدن از شر بیرون است
ترس از اینکه مبادا اتفاقی بیفتد
حالا که تا نزدیکی های خانه سالم رسیده اید
دوست دارید تا خود خانه هم خطری تهدیدتان نکند
و همین مسافت را طولانی تر می کند

همین موضوع بشدت کوچک
که فاش کننده ی رازی بزرگست
«بستگی داشتن»

وقتی پس از مدتها
سفر یا دوری ای طولانی
به خانه بر می گردید
خانه حالتی دوگانه به خود می گیرد
از طرفی نقش آشنایی قدیمی
و از طرف دیگر
نقش غریبه ای مهربان را بازی می کند
با نزدیک شدن گام هایتان به در ورودی
قلبتان تندتر یا کندتر می تپد
مخلوطی از هیجان و کرختی
جسمتان را در بر می گیرد
و این حال تا زمانی که به اتاقتان می رسید
ادامه خواهد داشت
اتاق خودتان، پایان جهانست
اتاق خودتان، آغاز رویاست
آغاز آرامشی گول زننده که واقعی می نماید...

ظاهرا خانه

جایی ست که قرار نیست در آن

شاهد اتفاقات عجیب باشید

ماجرای جویی ها و هیجانات متعلق به بیرونند

جایی آن دور دست ها

که قرار ست وقتی دیگر

وقتی که ظاهرا هرگز نمی آید بروید

خوشی ها و خوش خوشان ها در خانه جایگاهی ندارند

خانه برای خنده های نصفه و نیمه و لذتهای موقتیست

خانه یعنی معلق...

خانه به شکل کلی برای استراحت طراحی شده ست
و جزو معدود مکان هایست که
می توان در آن دراز کشید
خیابان، پارک یا هر جای دیگر
تنها برای کمی راحت تر نشستن طراحی شده اند
اما در خانه
شما بدون کفش و جوراب و حتی لباس
بدون وجود هیچ مزاحمی
(حداقل در مدت زمانی مشخص)
استراحت می کنید
و همین، این چارچوب را محبوب می کند
تنها کسانی که در خیابان دراز می کشند
کارتن خواب ها و ولگرد ها هستند
و کمتر کسی دوست دارد با آنها مقایسه شود

۵

خانه ی اجاره ای

با خانه ای که مالکش هستید

فرق دارد

در خانه اجاره ای راحت نیستید

(حداقل به اندازه ی خانه ی خودتان راحت نیستید)

همواره شکلی از استرس را همراه خودتان دارید

که تا از بین رفتن کاملش

شما هم از آنجا رفته اید

برای کسی که تمام روز مشغول کار است
خانه یک دلخوشی ست
نه یک جای امن
که یک سرپناه گرم یا خنک برای خوابیدنست
خوابیدن از روی بیهوشی
خوابیدنی خالی از لذت و رویا
(جز در لحظات اولیه که خستگی ی فرد در می رود)
جایی برای حل شدن در هیچ
تا بیداری و زندگی روزمره ی فردا...

خانه نه در حالت خالی

و نه در حالت پر

جذابیتی ندارد

خانه در میانه جذاب ست

چند نفری باشند و وول بخورند و حرف بزنند

اما زیاد شلوغش نکنند

عادی باشند

چرا که خانه در حالت عادی دلپذیرست و نه بیشتر

خانه نام دیگر عادتست...

خانه پناهگاه است

و دیوارهای بی معنایش، معنا می بخشند

فرد در این چهار دیوار سرد

کانون گرمی را احساس می کند

هر اتاق زهدانیست برای او

برای آرامش

و نهایتاً مرگ تدریجی اش

چیزی شبیه همان ترک ها

که می بیند

و روزی تخریب کامل خانه را رقم می زنند

خانه، دستشویی دارد
چیزی که مکان های عمومی یا فاقد آنند
یا اگر هم دارند آنقدر که باید راحت نیستند
دستشویی های غیر خانگی
برای استفاده ی لحظه ای اند
یکبار مصرفند
دستشویی های خانگی، به حد کافی تمیزند
متناسب با سلیقه ی شخصند
و تقریباً محدودیت زمانی بیرون را ندارد

خانه متمرکز کننده ست و بیرون حواس پرتی آور
بیرون پر از زرق و برق و سرو صداست
اما خانه در اعیانی ترین حالتش
فاقد زرق و برقی کورکننده ست
بیرون پویایی ای مهارناپذیر دارد
که مانع از درنگ می شود
خانه این اجازه را می دهد که نفسی عمیق بکشید
لیوانی آب بخورید
و نزدیک های یخچال
اندکی در خود فرو بروید و کار دیگری نکنید...

آدمی همانطور که خانه را پناهگاه می بیند
از حبس شدن در آن هم می ترسد
باران و برف یا طوفان پشت در می مانند
اما ممکن است جوری در را ببندد که دیگر باز نشود
و این دلهره زاست
اما تنها به این علت که اتفاق نادری ست
پشت گوش می افتد
و زندگی به روال عادی اش بر می گردد

خانه در جایی غیر از وطن
با خانه در محل مادری یا پدری متفاوتست
خانه ی خارج از میهن
تنها برای در بی کسی نمردن ست
برای آواره نشدن
در دسترس ناشناسان نبودن
هرگز آن طور که باید دلچسب نیست
همیشه این حس را انتقال میدهد که موقتیست
حتی اگر مالکش باشید

شکل خانه

و محل قرار گرفتنش در شهر

روی خلق و خوی شخص اثر گذارست

خانه های میان شهر

آدمی را پر جنب و جوش بار می آورند

خانه های محله های بدنام

آدمی را مبارز

و به همین ترتیب خانه ای خارج از شهر

نوعی آرامش را توی رگهای آدمی می پراکند

که عجیب و غیرطبیعی به نظر می آید

چه بخواهیم چه نخواهیم
(بماند که تعریف خواستن خود گنگ و مبهم ست)
رفتن به خانه، یک عمل اجباریست
حتی در خواستنی ترین حالت هم
فاقد این اجبار نمی شود
اقدام برای رسیدن به آن در
و ورود به چهارچوب
یک ناچاری ست
چرا که نمی شود زندگی را بدون چهارچوب
همان طوری
وسط خیابان رها کرد
باید به جایی
یا چیزی
وصل شویم
حال
یا خانه ی خود

یا خانه ی دوستان
یا مسافر خانه
یا حتی چادری بی در و پیکر.....

انسان علاقه ای ندارد که در طول روز
مدام بین خانه و بیرون از خانه در رفت و آمد باشد
برایش سخت است
این معلق بودن عذابش می دهد
ترجیح می دهد یا بیرون بماند و بعد برگردد
یا اصلا پا به بیرون نگذارد....

خانه از تشریفات خالیست
و در تشریفاتى ترین حالتش
خالی از آن میزان احترام و تزئینی بودنست
که در جایی مثل هتل تجربه خواهید کرد
تجربه ی حوله هایی موقت
ملحفه هایی یکسره تمیز و خالی از چروک
(شاید خالی از زندگی)
دیوارهایی بی روح و پاک از خراش و ترک...

خانه، حمام دارد

و حمام رهایی بخش ترین منطقه ی دنیاست
این خود به اهمیت خانه می افزاید
و آن را از مکان های دیگر متمایز می کند
حمام خانه دارای آن مواد شستشویی ست
که با سلیقه یا وضع مالی ی فرد عجینند
چیزی که شاید در جایی دیگر
دقیقا به همین شکل پیدا نشود
حوله ی مخصوص خود
در لحظه ی فارغ شدن از استحمام
حکم لباس نامرئی پادشاه را پیدا می کند
و احساس شعفی هر چند کوچک
در دل صاحب خانه جان می گیرد....

خانه تنها جایست که می شود در آن واقعا تنها شد
یا شرایطش را فراهم کرد
تنها شدن خانگی
تنها تنها شدن ارادی و قابل کنترل ست
چرا که همواره گزینه ی دعوت از مهمان
روی میزست
حتی اگر ساعت مناسبی نباشد
آدمهایی هستند که نخواهند تنها بمانند و مهمانت شوند..

هر خانه ای زبان خاص خود را دارد
زبانی که

از راه چیدمان و انتخاب اشیای درونش منتقل می شود
اینجا مسئله گرانی یا ارزانی اشیا نیست
(هر چند عاملیست که می تواند موثر باشد)
بلکه نوع انتخاب و گرایش صاحب خانه
به تعداد و اشکال خاصی از وسایلیست
هر بازدیدکننده یا مهمان
با ارتباط یا عدم برقراری ارتباط
میان خود و اشیا
تأویل یا تعبیری از حال و احوال صاحب خانه
به دست می آورد...
دریافتی که همواره ناقص و گنگ می ماند

اسباب کشی، دردناکست

و این درد بیشتر از این مسئله ناشی می شود که

اسباب کشی به معنای مناسب نبودن مکان فعلی

و

مناسب بودن احتمالی ی مکان زیست نشده ی بعدیست

که نوعی شکست در انتخاب به حساب می آید

خانه، یعنی یکجانشینی

و این مشکل با هزاران سفر هم برطرف نمی شود

خانه ی اشتراکی

حقیقتاً یک خانه ی اصیل نیست

خانه ی اصیل خانه ای به غایت فضا‌مندست

در این تعریف فضا خانه ست

و خانه فضایی فیزیکی و روانی

اتاق ها نمود کامل آرامشند

خالی (با اثاثیه ای محدود)

و رفت و آمدی کوتاه مدت

میزان آزادی عملست که خانه را خانه می کند

وگرنه این چهارچوب اگر بسته و انعطاف ناپذیر باشد

زندانست